

## ماجرای کتک خوردن محمدرضا پهلوی در مدرسه!

۲۰ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۳۶

محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۰۴ شمسی در سن شش سالگی وارد دبیرستان نظام تهران گردید و در سال ۱۳۱۰ شمسی به اتفاق دو تن از همکلاسی هایش به نام های حسین فردوست و مهرپور تیمورتاش روانه شهر سوئیس شد تا در کالج «لّه روزه» به ادامه تحصیل بپردازد.

از آن جا که یکی از ویژگی های ذاتی محمدرضا پهلوی حس قلدرمنشانه و زورگویی بود، با ورود به این مدرسه نیز راه و رسم خود را به مانند ایران در پیش گرفت اما، عاقبت آن به سودش ختم نشد چنانچه اسناد و شهادت اطرافیان وی گواه این امر می باشد.

حریف طلبی در سوئیس!

فردوست درباره خاطرات مدرسه «لّه روزه» سوئیس می گوید: مسأله ای که در رابطه با محمدرضا در آن مدرسه رخ داد، این بود که او به علت بلوغ، به تدریج عضلات بدنش قوی شده بود. محمدرضا از نظر جسمانی نسبت به سنش نیرومندتر بود و از این امر، احساس غرور می کرد و بعدها تا زمانی که برایش میسر بود، این قدرت بدنی را حفظ کرد. در مدرسه، یک محصل مصری بود که زور بازویی داشت و مشت زن خوبی بود و دنبال حریف می گشت. بعضی وقت ها که دختری در اتاق بود و ولیعهد می خواست برای دخترک خودنمایی کند، برای مصری شاخ و شانه می کشید که حریف منم! ناگهان به جان هم می افتادند و طوری یکدیگر را می زدند که برای پانسمان به بهداری انتقال می یافتند! هر روز همین بساط بود و فردای آن روز تا محمدرضا پیدا می شد، بچه ها سروصدا می کردند که «برنده مصری است!». او هم مجدداً می پرید و مشت می زد و مشت می خورد!

خلاصه، محمدرضا که تصور می کرد در این جا نیز مانند ایران می تواند به همکلاسی هایش زور بگوید، از همان آغاز در رابطه خود با دیگران مشکلاتی ایجاد کرد و تعدادی از شاگردان، حسابی جلوی او ایستادند و او را سر جایش نشاندهند. او هم که فهمید زورگویی برایش سودی ندارد و حتی سبب تحقیرش می شود، به تدریج خود را با محیط وفق داد.

کتک خوردن از دانش آموز امریکایی!

فردریک ژاکوبی، یکی از محصلین مدرسه له روزه در «مجله نیوزویک» شماره ۲۰ فوریه ۱۹۴۹ چنین نوشته است: در آن موقع، مدرسه دو برابر بیش از سایر ملیت‌ها محصل امریکایی داشت که بیشتر از خانواده‌های دیپلمات‌هایی بودند که در اروپا مشاغلی داشتند. بسیاری از فرزندان خانواده‌هایی که در کشور خود حکومت یا سلطنت می‌کردند نیز در آن جا درس می‌خواندند. ورود محمدرضا پهلوی بعد از ظهر همان روز که من به مدرسه وارد شدم، اتفاق افتاد. او با تشریفات خاصی وارد مدرسه شد و مدیر مدرسه و همسرش باشتاب به استقبالش رفتند که او را هر چه زودتر به آپارتمانش برسانند و اثاثیه او را جا به جا نمودند.

ما چند نفر دانش آموز، روی نیمکتی در زیر درختی نشسته بودیم. «چارلی چیلدز» یک دانش آموز امریکایی همسن و سال من که یک ماه پیش به مدرسه آمده بود، برای من از بازی بیس بال صحبت می‌کرد و طوری غرق صحبت بودیم که به اطراف توجه نداشتیم. ناگهان دیدیم که پهلوی به ما نزدیک شده و از بی توجهی ما ناراحت است. خیلی نزدیک شد. او مانند ببری که قصد گرفتن شکار خود را دارد و به کمین نشسته، به جلو و عقب می‌جهید و چند دقیقه چنین وضعی داشت؛ ولی کسی به او اعتنا نکرد. تا این که ناگهان عصبانی شد و به زمین می‌خکوب شد و با یک حرکت و اشاره، بازوی راست و حرکت تند سرش به ما نهیب زد که برخیزیم. ما چیزی از این حرکت او نفهمیدیم؛ ولی بالاخره پس از تفکر و تردید دانستیم که می‌خواهد روی نیمکت ما بنشیند و می‌خواست که ما به یکدیگر فشار دهیم تا جایی برایش باز شود. ولی چون واقعاً جایی برای او نبود، با فشار دادن به هم، به زور جای کمی در وسط نیمکت باز کردیم. این حرکت به جای این که او را آرام کند، بیشتر خشمگین کرد. با زبانی نیمه فرانسه و نیمه انگلیسی به ما فهماند که در مقابل ولیعهد ایران، اشخاص باید بایستند، نه این که نشسته و به این طرف و آن طرف حرکت کنند.

یکی از دانش آموزان خنده اش گرفت و او را مسخره کرد و سپس همگی قاه قاه به خنده افتادیم. پهلوی که بسیار رنگ پریده و شرمنده بود، با «چارلی چیلدز» دست به یقه شد. چارلی دو سال از او کوچکتر بود؛ ولی پسر عصبی بود و به سرعت او را به زمین زد و پهلوی نقش زمین شده بود و نفس نفس می‌زد و چارلی مانند اسب بر روی او نشسته بود. چیزی نگذشت که پهلوی فریاد زد، بخشش... بخشش! موهایش پریشان شده و روی چهره و چشمانش ریخته بود و گونه‌هایش خراشیده و خون آلود بود. از بینی اش خون می‌ریخت و پیراهنش پاره شده بود. او در میان تعجب ما از زمین برخاست و با لبخند دستش را به طرف چارلی دراز کرد و آن را دو یا سه بار فشرد و با دست دیگر به علامت دوستی به پشت او زد.

منابع:

۱- پیرانی، احمد، برادران شاه، تهران: به آفرین، ۱۳۹۰.

۲- صادقکار، مرتضی، روان شناسی محمدرضا پهلوی و همسرانش، تهران: ناوک، ۱۳۷۶.

۳- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۹.

\* شجاعی صائین، علی، چکمه های پدرم، تهران: مدرسه، ۱۳۸۶.

منبع: قدس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۹۵۴۴/پهلوی-محمدرضا-خوردن-کتک-ماجرای-مدرسه-پهلوی>